

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره صحت و فساد بود، یک مقداری متعرض ابتدائاً خلاصه ای که، ما دیگه دیدیم اگر بخواهیم همه را متعرض بشویم طول می کشد، آن چه که بین اصحاب ما، اکتفا هم کردیم به کلمات مرحوم نائینی و بعد هم عراقی را بنا شد بعد بخوانیم، و باز هم به مقداری در حد شرح مطلب عرض شد که به کلمات اهل سنت مراجعه بکنیم. تا این جا این را از کتاب البحر المحیط می خوانیم از جلد ۱ از صفحه ۲۵۰ به بعد، ایشان ابتدائاً یک مطلبی را فرمودند که عرض کردیم شبیه کلام مرحوم نائینی است بعد ایشان صحت را معنا می کنند، هم در معاملات هم در عبادات، ایشان می گویند مراد از صحت در عقود ثبوتها علی موجب الشرع البته این کلمه را به نحو صیغه فاعل بخوانید موجب، وقتی که مراد حکم شرعی باشد موجب می گویند، اگر مراد اثر باشد موجب می گویند.

موجب الشرط چون این دو تا کلمه هر دو در کلمات اهل سنت زیاد بکار برده می شود، در ما کم است، در اصطلاحات اصولی ما مخصوصاً اصولیین متاخر ما کم است اما بین آن ها زیاد است.

بعد می فرماید:

و أما الصحة فی العبادات

دیروز راجع به اثر بیع هم یکمی صحبت کردیم، دیگه بقیه اش را آقایان خودشان ملاحظه بفرمایند، ما یکم توضیحاتی دادیم که یکمی هم از بحث خارج شد، بحث لطیفی بود که حالا بقیه اش را عباراتش را و تکمیلش را.

فاختلف فیها

یک بحثی که در کتب اصول مطرح بوده این است که فقها یک تفسیر از صحت دادند و متکلمین تفسیر دیگری، این تفسیر فقها و متکلمین اساسا در کتب اصول اهل سنت مطرح شد، متکلمین گفتند موافقة الامر این صحت است، فقها گفتند مسقطیة القضاء و الاعادة اگر مسقط قضا و اعاده بود این صحت است، صحت مسقطیة القضاء و الاعادة، طبعا از همان وقت هم بحث شده که آیا ثمره این دو قول چیست، تظهر الثمرة در کجا؟ بین این دو تا که موافقت باشد یا اسقاط قضا؟ عده ایشان ثمراتی نقل کردند که بعضی هایش را ان شا الله عرض می کنیم، عده ایشان هم گفتند نه نزاع لفظی است، ثمره ای ندارد، ثمره خاصی بین این دو تا قول وجود ندارد چون در کتاب های درسی حوزه ی ما مثلا در کفایه این بحث آمده، اگر یادتان باشد در جلد اول کفایه ایشان می فرماید صحت یعنی تمامیت، حالا در نظر متکلمین تمامیت به موافقت امر است و در نظر فقها به اسقاط قضا و لذا این عبارتی کفایه در حقیقت ناظر به این خلاقی است که قرن ها قبل از ایشان مطرح بوده در اصول اهل سنت وقتی که نظر متکلمین و نظر فقها را نوشتند متعرض شدند که آیا خلاف بین این دو تا لفظی است، هر دو یک چیزی را می گویند یا خلاف معنوی است؟ یا نه واقعا با هم اختلاف دارند؟ عبارتی که در کفایه است می خواهد بگوید خلاف لفظی است، اصلا صحت یعنی تمامیت، این تمامیت از دیدگاه متکلمین موافقت امر است و از دیدگاه فقها اسقاط قضا، روشن شد؟ پس این بحثی را که الان در کفایه آمده ما الان یک مقدار ریشه هایش را هم مطرح می کنیم، در این جا در حقیقت امروز ما ریشه های بحث چون عرض کردم از قرن چهارم پنجم به بعد در حقیقت بیشترین مباحث اصول را متکلمین به عهده گرفتند، اصلا عده زیادی از این مباحث در همان کتب کلامیشان ذکر شده لذا متعرض این نکته شدند که فرق بین، یعنی یک مطلب را از دیدگاه کلامی دیدند و یک مطلب را از دیدگاه فقهی پس در این جا در حقیقت ما امروز هدفمان، یک مقداری من عبارت را می خوانم، هم زیربناها روشن بشود، تفکرات و هم این که مثلا آن چه را که مثلا مرحوم نائینی، آقازیا چون تصادفا آقازیا هم تمامیت گرفته، آقازیا هم در این جا در حاشیه شان، حاشیه آقازیا را نخواندم، روی این جهت که گفتم اول این کلمات را شرح بدهیم چون آقازیا خیلی موجز نوشته این مطالب روشن بشود که وقتی عبارات آقازیا را خواندیم مراد ایشان ان شا الله واضح بشود.

این به معنای صحت

فکونها لا يجب قضاؤها هو صحتها.

صحت یعنی لا يجب قضاء

و قال المتكلمون: هي موافقة أمر الشارع في ظن المكلف لا في نفس الأمر

این ها در متکلمین دو نکته را گرفتند، یکی موافقت و یکی ظن مکلف، سابقا کرارا عرض کردم بحث حجیت ظن یا حجیت علم که ذاتی است این بحث در حقیقت در میان اهل سنت به شدت از اوائل مطرح شد، حالا از اوائل امر مثلا از زمان صحابه این تعبیر نبود لکن لازمه اش بود، و بحث حجیت ذاتی علم هم در حقیقت در آن ها بود که بعد به شیعه رسید چون وقتی اثبات کردند ظن حجت است خب خواهی نخواهی علم هم حجت می شود، وقتی ظن حجت شد علم به طریق اولی، این حجیت قطع که در کلمات ما آمده علم که مثلا تصریحا در کلمات علامه دیگه شروع می شود و مطرح می شود و بعد در کلمات اصولیین بعدی که بعد یکی از نکات اساسی اختلاف اخباری ها می شود، اخباری ها به شدت با این مسئله برخورد می کنند و حجیت علم یا قطع را قبول نمی کنند، این ریشه های تاریخی را الان برایتان اشاره کردم، ببینید چون من بعد یک توضیحاتی می دهم تا روشن بشود که چرا متکلمین این قید را آوردند و آیا اصلا نیازی به این قید هست یا نه؟ چرا و چه نکته ای شده که موافقة امر الشارع فی ظن المكلف لا فی نفس الامر، نه موافقت با نفس الامر، موافقت با ظن متکلم، آن مقداری که برایش حجت است، این کلمه ظن در این جا به معنای مرادفش حجت است، پیش ما به معنای حجت است، البته این بحث کلمه ظن را گاهی خوب دقت بکنید در کتب از زمان صحابه به بعد گاهی به آن رای گفتند، گاهی به آن قیاس گفتند قرن دوم، گاهی به آن اجتهاد گفتند، گاهی به آن تحری گفتند، یتحری، گاهی به آن کلمه اجتهاد إذا اجتهد الحاكم، کلمه اجتهاد را بکار بردند، تمام این ها مراد این است که انسان سعی بکند ظنش به یک طرف غلبه پیدا بکند، یک طرف اولی بشود، باید طبق او عمل بکند و عرض کردیم این را من گاهی تکرار می کنم مباحث حجیت ظن که اگر ظنی پیدا شد حالا از خبر واحد باشد، حالا اصلا این ظن پیش ما از خبر واحد و این ها هم هست، پیش آن ها همیشه از خبر نبوده، آن هم یک شرحی

.....

دارد حالا من فقط اشارات می کنم، راجع به این چی بوده این به اصطلاح یکی از نکات اساسی فقه و اصول در دنیای اسلام است یعنی یکی از زیر بناهای اساسی همچنان که خبر واحد است، مسئله خبر واحد یا حجیت خبر یا علم منقول یا بررسی منقولات ما، تحلیل منقولات ما حالا می خواهد خبر واحد باشد یا نباشد یکی دیگه اش هم همین بوده، این ظن و اجتهاد و تحری و تمام این ها به تعبیر مختلف، رأی و این اولش یک شکل بوده، بعد شکل دیگر پیدا کرده، خلاصه اش این طوری، حالا من اگر بخواهم تاریخش را بگویم دیگه کلا از بحث امروز خارج می شویم، خلاصه اش این بوده که یک نوع ظنی پیدا می شود، حالا یا از قیاس کردن یا نقل خبر، نقل یک شخصی از شخصی و هلم جرا، طرق مختلف، این را آمدند گفتند حجت است، در حقیقت آن کاری که معتزله کردند گفتند نه ظن حجت نیست، باید به علم برگردد و با شواهد علمی و این ها، ظن حجت نیست، البته عده ای، نه حالا معتزله، معتزله هم مختلفند، این طور نیست که حتما معتزله این طور باشد که این یکی از مباحث بسیار مهم اصول است، یدور علیه تقریبا کل فقه و کل اصول و علی تقدیر این که ما آن را حجت ببینیم، حجت اصلا یعنی چی؟ سوال: حجت یعنی چی؟ رایی که شایع بود بین فقهایشان که در کتاب رسائل شیخ به قول خودش به اشعری نسبت داده، ثابت نیست این مال اشعری باشد که طبق این ظن حکم واقعی می شود. حجیت را به معنای این، حالا ما گاهی از این تعبیر می کنیم به جعل بدل، یا یک جعل ظاهری، این جعل بدل واقعی است، ظاهری نیست، واقعا اگر مثلا خبری آمد گفت فلان چیز حکم واقعی این می شود، یک حکم دیگری می شود، خب بعد بگیری جعل حکم ظاهری می شود، بعد بگیری رایی که بیشتر الان مثلا شاید در حوزه های ما باشد، شاید در حوزه اهل سنت هم عده ایشان ما فی الکفایة، معذریة و منجزیة، حجیت یعنی شما معذورید یا تنجیز می شود در صورت اصابت یا معذورید در صورت خطا و رایی که الان بین مرحوم نائینی و آقاضیا و مرحوم آقای خوئی و این ها بیشتر حجیت ظن را به معنای تتمیم کشف می گیرند، حجیت یعنی تتمیم کشف، مثلا ظن یک کاشف ناقصی است فرض کنید آن کاشف معتبر باید نود درصد باشد، حالا به آن مطلبی که مربوط به کیفیت است تبدیلهش بکنیم به کمیت به اصطلاح امروزی ها، بگوییم نود درصد ظن است، حالا اگر ظنی پیدا شد از خبر واحد شصت درصد، هفتاد درصد، وقتی می گوید حجت است یعنی من نود درصد کردم، تتمیم کشف، کاشفیت آن را تمام کردم، آن کاشف ناقص

بود این رائی است که اخیرا بین علمای شیعه مثل مرحوم نائینی و آقاضیا، آن رای معذرت و منجزیت هم علی ما قلت لکم در کتاب کفایه، این جعل بدل یا جعل حکم ظاهری یا جعل حکم واقعی بیشتر در کلمات عامه آمده است. عرض کردم یک بحث خیلی اساسی است، این از زمان صحابه بگیرید تا زمان ما که الان در خدمتتان هستیم، این جنجال برانگیز است و در کل فقه تاثیرگذار است، این از آن مباحث کلیدی اساسی است یعنی هیچ مبحثی نیست که و شیخ انصاری هم قائل بود به مصلحت سلوکیه، خود ما هم رفتیم روی همین مصلحت سلوکیه مرحوم شیخ لکن با یک شرح خاص خودش، این یک نظر اساسی به این مسائل پس این ها می گویند موافقه امر الشارع فی ظن المكلف، البته من فکر می کنم این تعریف بیشتر مال اشاعره باشد متکلمین اشاعره، شاید متکلمین معتزله بیشتر به واقع باشد لا فی نفس الامر، به آن مقداری که مکلف ظن دارد مثلا ظن دارد که الان با وضو، مثل استصحاب مثلا، استصحاب را آن ها ظن حساب می کنند، نماز خواند بعد فهمید که با وضو نبوده، استصحابش باطل بوده، حالا اگر دلیل آمد که درست است ببینید این طبق ظنش عمل کرده اشکال ندارد و طبق واقع نیست، این را اسمش را صحیح گذاشتند، من این جا الان شرح نمی دهم، بعد یک توضیحی می خواهم بگویم که این چه عویصه ای را سعی کردند با این حل بکنند و حل علمای ما چی بوده در حل این عویصه؟ و بعد گفته که کی گفته و کی گفته.

بعد این جا دارد و کل من أمر بعبادة توافق الامر بفعلها، این جوری نوشته، من فکر می کنم فوافق الامر باید باشد، توافق چاپ کرده

كان قد أتى بها صحيحة

اگر طبق امر عمل کرده این صحیح است

و إن

این و إن، إن وصلیه است، جواب ندارد، یکی از جاهای مشکل ادبیات هم همین إن های وصلیه است دیگه مثلا اعراب این جمله خیلی

مشکل است، زید و إن كان عالما إلا أنه فاسق

قد أتى بها صحيحة و إن اختل شرطُ يا و إن اختلَّ شرطُ من شروطها أو وجد مانعٌ

حتی اگر یک شرطیش نباشد یا مانعی لکن امر داشته طبق امری که مضمونش بوده انجام داده.

و هذا أعم من قول الفقهاء

بعد می گوید این تعریف غیر، چون این ظن را آورد، اعمیتش به خاطر ظن است، بعد ایشان می فرماید، حالا من می گویم بعضی

عبارات ایشان را که خود آقایان مراجعه بکنند

و اصطلاح الفقهاء أنسب؛ چرا؟ فَإِنَّ الْآنِيَةَ مَتَى كَانَتْ صَحِيحَةً مِنْ جَمِيعِ الْجَوَانِبِ

شبیه کلام مرحوم نائینی، نائینی گفت صحیح گاهی به معنای امر واقعی است، مثل این که می گوئیم این هندوانه صحیح است، سالم

است

إِلَّا مِنْ جَانِبٍ وَاحِدٍ فَهِيَ مَقْصُودَةٌ

حالا اگر یک ظرفی بود که همه جهاتش درست است، یک گوشه ای یک سوراخی دارد بالاخره نمی گویند صحیح، نمی گویند آنیة

صحيحة، بالاخره آب را نگه نمی دارد ولو ظاهرش هم قشنگ ممکن است طلائی هم باشد لکن یک سوراخی دارد که آب را نگاه می

دارد.

حالا ببینید دقت بکنید یک سوراخ دارد که آب را نگه نمی دارد و إلا خود آنیة خیلی ظریف و خیلی زیبا، این را ان شا الله بعد

توضیح می دهم که عده ای آمدند در باب صحیح این نکته را هم در نظر گرفتند، یعنی یک کاسه طلایی خیلی زیبا تمام لکن توش

آب بریزند یک سوراخ کوچکی دارد آب از آن می رود، این آیا بهش می شود گفت صحیح است یا نه؟ سوال، این زیبا هم هست

ممکن است در موزه هم بگذارند، خیلی هم دیدنی باشد، این ها آمدند این قید را اضافه کردند صحیح آن است که تمام اجزاء و

شرائطش باشد و آن جهت مرغوب هم بر آن مترتب است چون آقاضیا دارد، آن جهتی هم که می خواهیم، خوب دقت کردید، زیبایی

این ظرف کافی نیست، ظرف برای نگه داشتن آب است، جهت ظرف نگه داشتن آب است ولو خیلی زیباست و خیلی قشنگ است

لکن توش آب که بریزیم نگه نمی دارد پس به این نمی توانیم بگوئیم صحیح، روشن شد؟ آن جهت مرغوب، این تعبیر ایشان تعبیر

این کتاب، ببینید من چرا عبارات را می خوانم، می خواهم بگویم که گاهی اوقات یک مطلبی ممکن است پانصد سال قبل یک نفر سنی یک چیزی نوشته آقاضیا هم قطعا آن را نخوانده، روحش هم از آن بی خبر است لکن هر دو به همین نکته می رسند، هر دو به این نکته می رسند یعنی آقاضیا هم به همین نکته می رسد که اگر این ظرف

پرسش: نائینی

آیت الله مددی: نه این آقاضیا من جهة المرغوبة مال آقاضیا است، هنوز حرف آقاضیا را نخواندیم، نائینی هم دارد اما چون آقاضیا عنوان دارند، جهة المرغوبة فيها، حالا مرغوب فيها، دقت کردید چی می خواهم عرض بکنم؟ این را می خواهم دقت بکنید، آن وقت ما یکی از اهدافمان این است که بگوییم این مطالب معلوم می شود در فطرت ها موجود بوده، حالا این کلام آن را نخوانده پس ما اضافه بر این که می توانیم در دنیای شیعه یک مطلب را مطرح می کنیم می بینیم شبیه این در دنیای اهل سنت هم هست یعنی دنیای اسلام، بعد که نگاه می کنیم می توانیم بگوییم شبیه این در دنیای بشریت هم هست یعنی همانی که در سطح جهانی است، این تصور نشود که آقاضیا قدس الله، اگر بتوانیم ما از این مطالب پیگیری بکنیم و آن فطرتی که پشت سر این قضایا قرار دارد چون همین ظن الحکم این را ان شا الله عرض می کنم که مرحوم آقای نائینی چه راهی برای این قصه گرفت، این راه را به ظن گرفتند، ظاهر عبارت نائینی موافقة الامر الواقع، خب در آن جا هم مواردی است که انسان به ظن عمل می کند عملش درست است، آن جاها را نائینی یک تفسیر دیگری می کند، این ها تفسیر دیگری کردند، آن وقت ما ان شا الله این تفاسیر را عرض می کنم هیچ با هم نظر ندارند، خیال نفرمایید ایشان، این دنبال آن فطرت اصولی و فقهاتی خودش بوده، همان فطرت الهی که اصطلاحا در عالم معقول از آن تعبیر به عقل عملی می کنند، این ها از مظاهر عقل عملی است، حالا در این زمانی که این کتاب نوشته شده قطعا دیگه آن وقت هم بردگی رائج بود تماما یعنی در آن زمان جو حاکم بر زندگی فقهی و اصولی همان روابط عبد و مولی بود لکن باز می بینیم که وقتی دقت و موشکافی می کنیم می بینیم این یک تفسیر قانونی است نه تفسیر عبد و مولی، حالا ان شا الله توضیحاتش را عرض می کنیم.

بعد ایشان می گوید

فإن الآتية متى كانت صحيحة من جميع الجوانب إلّا من جانب واحد فهي مكسورة لغة

ایشان این جور نوشته حالا من یک جور دیگه گفتم، فرض کنید یک سوراخ ریزی هست آب توش نمی ماند، ایشان می خواهد

بگوید این آنیه مکسور است با این که ظاهرا سالم و خیلی قشنگ و جز آثار باستانی است

آقاضیا تعبیرش چیست؟ می گوید آن جهت مرغوب ازش استفاده نشده، آن جهت مرغوب نگه داشتن آب است، آب را نگه نمی دارد

پس این آنیه مکسور است، بعد ایشان

و حيث يتطرق إليها الخلل من جهة من الجهات

حالا این روشن شد، من جهة من الجهات خوب است، بد نیست اما تعبیر آقاضیا الجهة المرغوبة، ممکن است امروز که زیاد است إلى

ما شا الله، یک سیبی باشد خیلی سالم باشد، نه کرمی داشته باشد، لکن از بس کود به آن دادند درست شده هیچ فوائد سیب را دیگه

ندارد، این تصادفا الان خیلی زیاد است، آیا به این می شود گفت صحیح؟ صحیحش که صحیح است، هیچی هم ندارد، هیچ عیبی هم

ندارد، سالم و همه جهاتش هم خوب، رنگش این ها لکن جهت مرغوب را ندارد، من فکر نمی کنم حالا، البته من گاهی اوقات با خودم

فکر می کنم شاید نظر آقاضیا به این دقتی نباشد که من می گویم اما اگر واقعا نظر ایشان با این دقت باشد خیلی لطیف است یعنی

می گوید سالم و صحیح فقط این نیست که تام الاجزا و الشرائط باشد، این بحث خیلی لطیف است، اضافه بر او باید آن جهتی که از

این شیء مطلوب است برایش مترتب بشود، اگر جهت برایش مترتب نشد باز هم صحیح نیست ولو سالم است، هیچ مشکل ندارد،

کاملا صحیح و سالم است، می شود دیگه، الان می دانید این زیاد در این میوه جات الان یک درد متعارفی شده است.

پرسش: بستگی به این هم دارد که فساد و بطلان را به این معنا بگیریم

آیت الله مددی: غالبا مقابلش

من الان این جا بگویم چون وقتم تمام می شود، من معتقدم این را ببینید گفت که موافقة امر الشارع فی ظن، چون ایشان این را بعد

شرح می دهد و ما هم می رسیم، ببینید من معتقدم این یک نکته ای بود که در باب صحت یعنی موافقة امر، عرض کردیم کرارا که

الفاظ هم وضع شدند برای معانی واقعی، یعنی موافقه امر واقعی، طبیعتاً این طور است، از آن ور آمدند دیدند در فقه جاهایی هست که موافقه امری است که مظنون است، امری است که حجت است لذا آمده گفته موافقه امر الشارع فی ظن المكلف، مرحوم نائینی می گوید، البته نائینی این تصریح را ندارد، من عبارت نائینی چون خیلی دقت می کنیم عبارت دیگران را می خواهیم تعبیر بکنیم همانی که خودش گفته اگر خواستید خودتان تصرف بکنید تصویر بکنید، من فکر می کنم مرحوم نائینی چیز دیگری در ذهنش بود، ایشان می خواهد بگوید صحت یعنی موافقت امر واقعی، خب جایی آمد دلیل آمد ایشان می گوید اگر دلیل آمد یک امر جدیدی است، شما موافقت این امر را کردید نگوئید موافقت ظن، ، نکته روشن شد؟ پس صحت یعنی موافقت امر واقعی، این یعنی صحت، حالا اگر شما نماز خواندید سوره یادتان رفت، حمد یادتان رفت، روایت آمد که این نماز درست است، این در حقیقت معنایش این است که برای کسی که جاهل و ساهی است نه جزء واجب است، برای کسی که متذکر است ده جزء پس لذا عبارت آخر نائینی، من عبارت نائینی را این طور معنا می کنم او می خواهد بگوید صحت دائماً موافقت امر واقعی است، اگر در جایی آمد گفت شما نه جزء خواندید نمازتان درست است این از قبیل تغییر امر است، نه این که این واقع است، واقع را که خب شما انجام ندادید، آن واقع باهم بود شما با هم نخواندید، یادتان آمد که با هم نخواندید پس باز صحت شد موافقه الامر، روشن شد؟ باز صحت شد موافقه الامر، نه این که صحت موافقه الامر فی ظن المكلف، داعی نداریم ما بگوییم ظن المكلف چون مكلف خیال کرده نماز را درست خوانده، بعد از نماز فهمید حمد را نخوانده، پس این جا موافقت با ظنش کرده لذا عملش هم درست است، این صحت را این ها از این نکته گرفتند. مرحوم نائینی می گوید نه صحت موافقه الامر فی الواقع است، اگر جایی ظن مكلف شد، اگر جایی دلیل آمد این امر عوض شده، باز هم موافقه الامر شد، الان انسانی که جاهل است یا ساهی است یا ناسی است این انسان بنابر فرق بین سهو و نسیان، این انسان در حقیقت امرش به نه جزء است، دیگه به ده جزء نیست لذا ایشان فرمود اگر جایی آمد فرمودند عمل صحیح است مرجعش به یکی از دو امر است، یا بگوییم امر دیگری است یا بگوییم شارع گفته من این نماز ناقص را قبول می کنم، اما این صحت نیست چون مطابق امر نیست، چون مطابق امر نیست صحیح نیست لکن شارع قبول کرده، این توجیه مرحوم نائینی بود، روشن شد؟ ببینید دقت بکنید، من دنبال این

الفاظ نیستم، دنبال آن ارتکاز فقهاتی و اصولی که این ها می خواهند یک واقعیتی را بیایند تفسیر بکنند، وقتی می خواهند متن قانونی بدهند ما الان کارمان این است، روشن شد؟ شما این متن قانونی را الان بگیرید در قوانین غربی هم ممکن است ببینید، در قوانینی که الان در دنیای غرب متعارف است، من هی می خواهم، من نمی خواهم فقط کلام را بگویم، آن پشتوانه واقعی و فطریش را می خواهم بگویم یعنی بعید نمی دانم که امیرالمومنین در نهج البلاغه و ابتعث الله النبیین لیشيروا دفائن العقول، این دفائن عقول فقط عقل نظری نیست، عقل علمی نیست که انسان، شاید دفائن عقول همین اعتبارات هم هست یعنی این سنخ تفسیر کردن، روشن شد؟ این هم جز دفائن العقول است یعنی آنی که مطرح بوده این است که ما اگر بخواهیم صحیح را معنا بکنیم چی بگوییم؟ بگوییم طبق ظن حکم که این ها نوشتند، طبق امر واقعی نائینی، خب جایی که گیر می کنیم چکارش بکنیم؟ نائینی می گوید امر عوض می شود، یا این امتثال ناقص را شارع قبول کرده، پس ما بیایم بگوییم، دقت کردید؟ این خیلی آثار دارد، ما بیایم بگوییم در صحت دائما موافقة الامر الواقعی، من هی این ها را ریز می کنم برای این که شما به قول معروف بتوانید تصمیم گیری بکنید، یک شعری دارد فخر رازی علم را لیتی کند، پیش مرغان ریزد و تی تی کند، باید این علم به صورت ریز در بیاید، آن ریزه کاری های فطریش روشن بشود پس این کلمه ای را که این ها فرمودند نکته اش این بود، کلام مرحوم نائینی هم نکته اش این بود.

بعد ایشان حالا توضیحی می دهد، حالا که من وارد آن بحث نمی شوم

و بنوا علی الخلاف صلاة من ظن أنه متطهر ثم تبين حدثه؛ فإنها صحيحة عند المتكلمين دون الفقهاء. البته ایشان عنوان ظن آورده و این مبنی بر این است که در باب طهارت که شرط صلاة است بگوییم: ظن مطلقا حجت است، یا بگوییم: اصول عملیه - مثل أصالة الطهارة - مفید ظن اند.

البته اصحاب ما در جایی که طریق و اماره و بینه باشد که بگوید: «این لباس طاهر است که نماز خوانده ای» معتقدند مشکل دارد، ولی در أصالة الطهارة که در صورت شک آن را جاری کند و بعد معلوم شود که نجس بوده، خیلی ها و حتی اخباری ها اجزاء را قبول کرده اند. در اصول متاخر ما آمده که اصول عملیه ظن آور نیستند، ولی در اصول قدیم ما و در اصول اهل سنت جزء ظن اند.

و بنوا علی الخلاف

حالا دنبال این افتادند که فرق بین متکلمین و فقها چیست؟

صلاة من ظنَّ أنه متطهر ثم تبين حدثه

البته ایشان عنوان ظن آورده، این مبنی بر این است که بگوییم در باب طهارت که شرط صلوٰه است ظن مطلقا حجت است، دقت بکنید! این از این باب یا بگوییم اصول عملیه مفید ظن اند مثل استصحاب طهارت یا اصالة الطهارة، لکن آنی که عده ای از اصحاب ما قبول کردند، البته عده ای از اصحاب هم مطلقا قبول کردند لکن بیشتر در جایی که طریق باشد، اماره باشد، بینه باشد، بگوید مثلا این لباس طاهر است شما نماز خواندید آن جا مشکل دارد اما در اصالة الطهارة خیلی ها قبول کردند حتی اخباری ها هم قبول کردند یعنی اگر شک کرد که این لباس پاک است یا نه اصالة الطهارة جاری کرد نماز خواند آن جا پاک است، آن جا درست است، اجزاء را قائل شدند در مثل اصالة الطهارة، جای بحثش الان این جا نیست.

علی ای حال و این باز نکات فنی دیگری دارد، در بین اصول متاخر ما آمده که اصول عملیه ظن آور نیستند، اما در اصول قدیم و در اصول اهل سنت جز مصادیق ظن اند.

صلاة من ظنَّ أنه متطهر ثم تبين حدثه

که نه این این متطهر نبوده، البته ایشان که حدث آورده، اصالة الطهارة در حدث جاری نمی شود، من خیال کردم ثم تبين نجاسته، حواسم پرت بود.

علی ای حال ظن ای که این ها می گویند اعم است از این که بینه باشد مثلا دو نفر بگویند ما بودیم تو وضو گرفتی، شک می کند وضو، می گوید ما بودیم خودمان دیدیم تو وضو گرفتی، حالا مثل ما الزایمر گرفته حواسش پرت بوده می گویند نه ما بودیم یا استصحاب حدث کرد، ظن مراد این است.

فإنها صحيحة عند المتكلمين؛ دو الفقها

پیش متکلمین صحیح است چون موافقة الامر فی ظن المكلف، اما پیش فقها صحیح نیست، روشن شد؟ این تفسیری که ایشان کرده است.

بعد خوب دقت بکنید

قال ابن دقیق العید:

یکی از علماست

و فی هذا البناء نظر؛

این معلوم نیست این فرعی که گفتند درست باشد

لأنّ هذه الصلاة إنّما وافقت الأمر بالعمل بمقتضى الظنّ

ببینید چقدر نزدیک نائینی می خواهد بشود، می گوید ببینید اگر گفتیم این نماز درست است شما امر واقعی بگیرید، امر واقعی است نه ظاهری لکن دلیل آمد تو به ظنت عمل بکن، دلیل آمد که لیس لك أن تنقض اليقين، شما طبق این عمل کردید، حرف نائینی روشن شد؟

لأنّ هذه الصلاة إنّما وافقت الأمر بالعمل بمقتضى الظنّ

نائینی گفت امر عوض می شود، حکم عوض می شود

الذى تبين فساد، و ليست موافقة الأمر الأصليّ الذى توجه التكليف به ابتداءً،

چون معلوم شد این حدث داشته پس امر واقعی نیست

فعلى هذا نستفسر ونقول: إن أردتم بالصحيح ما وافق أمراً ما، یک امری داشته باشد، فهذا الفعل صحيح، ببینید حالا این مطلب مال ششصد سال قبل از نائینی است، نه این کلام را دیده، این می آید نزدیک تفکر نائینی می شود، دقت می کنید؟ می گوید اگر صحیح

گفتید چون موافق امر است، کدام امر؟ امر دوم، لیس لك أن تنقض اليقين بالشك

.....
امر عوض شد، آن وقت نائینی یک چیز دیگه هم اضافه کرد، یا شارع گفته این امتثال ناقص را قبول دارم

لکنه لا يقتضى أن يكون صحيحاً مطلقاً؛ لعدم موافقته الأمر الأصلي، و إن أردتم ما وافق الأمر الأصلي فهذه غير موافقة فلا تكون

صحيحة

این خلاصه بحث که آیا اصلاً این تقسیمی که گفتند درست است یعنی این اختلافی که گفتند.

تا این جا بله، بعد تنبیهاتی دارد، در تنبیه دوم چون می خواهم بگویم نگاه بکنید مثلاً غزالی، انصافاً هم غزالی مرد ملایی است، انصافاً

نمی شود انکار کرد، خیلی روشن است، فکر روشنی دارد، همین کتاب احیای ولو احیای علوم دین آن هایی که مخالفش هستند

احیای علوم کفر اسمش را گذاشتند یا اماتة علوم الدین، اما انصافاً خیلی کتاب خوبی است و همین کتاب اصولش هم مستصفایش هم

خیلی زیاده است انصافاً مرد روشنفکری است

زعم الغزالی فی «المستصفی» و تابعه القرافی أن النزاع لفظی

یعنی مثلاً هشتصد سال، هفتصد سال قبل از آخوند صاحب کفایه پس این بحث از همان اول هم مطرح شد، من می خواهم برای این که

بعد، چون آقازیا هم یک مطلبی دارد برای توضیح کلام پس این بحث از همان اول هم مطرح شد که آیا نزاع بین این فرقتین،

متکلمین و فقها لفظی أم معنوی

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين